

# پربان

در اینجا داستان و سرگذشت جالب مردی را می خوانید که کلمه محقر اودریک روز تازیخی و پرشکوه که مدینه پیامبر را در آغوش خود جای میداد، جایگاه او بود و این میهماندار با وفا تا آخر عمر نیز صمیمانه از پیامبر و آئین او دفاع کرد.

ایام حج سپری شد، و شرکت کنندگان در این مراسم، باردیگر بمکه باز گشتند و اینک آخرین شبی است که معمولاً می باید درمکه بگذرانند.

پاسی ازشت گذشت و سکوت خواب همه جا را فرا گرفت، عده ای ازجان گذشته، طبق قرار قبلی، نك تك ازخانه ها و چادر های خویش بیرون آمدند و پاورچین پاورچین، ازحدود شهر خارج شدند، و در سایه ی مهتاب بطرف گردنه ای براه افتادند.

آنجا، پشت آن گردنه در کوهستانهای اطراف مکه، می خواستند انجمنی تشکیل دهند و در آن موقعیت حساس، علی رغم آنهمه خطر ها، بنای بزرگی را پی ریزی کنند.

افراد آن انجمن از طرفی پیغمبر اسلام (ص) و تنی چند از مسلمانان مکه و خویشان نزدیک او بودند و از سوی دیگر؛ هفتاد نفر از مردم تازه مسلمان «یشرب» همان شهری که بعد ها نام «مدینه» را بخود گرفت.

عده ای از این هفتاد نفر از طائفه «اوس» بودند و برخی از قبیله «خزرج» آنان در سایه ی گرایش باسلام نزاعهای یکصد و بیست ساله و خونین خود را کنار گذاشته و اینک آمده بودند تا پیغمبر اسلام- (ص) را بشهر خود دعوت نمایند و سرانجام در آن شب تاریخی، در ضمن دعوت از رهبر گرامی اسلام- (ص) وعده دادند که در راه حمایت وی از مال و جان

خویش و جان فرزندان و بزرگان و اشراف قوم درین نمایند .

درین افراد آن ایجن جوان ژنده پوشی بود که بحکم جوانی و بهیدستی سخن نگفت ، اما قلبی مالا مال از عشق و ایمان و شهامت و عواطف انسانی ، در زیر استخوانهای سینه اش می تپد . (۱)

\* \* \*

در شهر «یشرب» جوش و خروش تازه ای بود ، زن و مرد ، پیر و جوان ، بزرگ و کوچک همه در انتظار بودند ، انتظاری توأم با هيجان ، توأم با ترس و امید ! زنان بر پشت بامها پای می کوبیدند شادی می کردند و بسیاری از مردان شهر با استقبال کاروان رفته بودند . این کاروان بسان کاروانهای دیگر از يك سفر بازرگانی بر نمی گشت ، اما رمغانی گرانبها برای مردم این شهر همراه می آورد ، و آنان را در مسیر تجارتنی پر سود ، و سودائی پردرآمدمی گذاشت که نه تنها بزندگی آنان سر و سامانی می داد سرعانه هایی هم از فضیلت ، اخلاق ، روشن بینی برای آنان داشت نه تنها برای آنان بلکه برای جهانبان نیز .

سرا آن روز مبدأ تحولی شگرف در سراسر گیتی شد ؛ سیر تاریخ را عوض کرد ؛ افکار را دگرگون ساخت ، آداب و رسوم تازه - ای آورد ، حکومتهایی را تأسیس یا منقرض نمود ، ملت هایی را بر شد رسانید و عامل بسیاری از تحولات و فزونی و نشیب - های ملل مختلف جهان گردید .

کاروانیان آن روز افراد مصلح و خیر اندیشی

بودند که با ناسپاسی همشهریان خویش مواجه شده و بخاطر آرمان بزرگی که داشتند ؛ شکنجه ها و مخالفتها را پذیرفته بودند آنان در مقابل سیل آزارها ، مسخره ها ، تهدیدها و کارشکنیها ؛ موج شکنی قوی از ایمان و استقامت داشتند ؛ سالیانی را با مقاومت سخت پشت سر گذاشته و اکنون دعوت مردم یشرب را پذیرفته بودند ، تا در این شهر محیط مساعدی برای گسترش و تبلیغ رسالت الهی خویش بیابند .

آری ، اعضای کاروان پیامبر گرامی اسلام و تنی چند افراد خاندان او و گروندگان نخستین بودند - . . . پیامبر اسلام با سیمای ملکوتی و دیدگان نافذش سوار بر شتری از دروازه ی جنوبی شهر وارد شد و به هر کوی و بیزن که می رسید ؛ مردم آنجا می آمدند مهارشتر را می گرفتند و ضمن خیر مقدم تقاضا می کردند که :

«ای پیامبر خدا ! ، ما دارای تجهیزات کافی و جوانان نیرومندیم اگر در کوی ما اجلال نزول فرمایید از حمایت بی دریغ ما برخوردار خواهید بود .»

پیغمبر (ص) می فرمود - شتر را بحال خود بگذارید هر کجا خواهید همانجا پیاده می شویم سرانجام شتر در محله ی «بنی نجار» در کنار قطعه زمینی که بعدها مسجد پیغمبر (ص) در آنجا ساخته شد ، زانو بر زمین زد .

پیغمبر (ص) در میان غریبشادی مردم پیاده شد . مردم و بویژه اهل آن محل با خوشحالی هر چه تمامتر پیرامون مهمان عزیز خود بودند ، دیدگان

شوقزده سرگرم تماشای او بود و دستها و آغوشهای بازباستقبالش می آمد، در این میان همان جوان ژنده پوش، بدون اینکه با کسی سخن بگوید؛ به چالاکی آمد و خودرجین و لباسهای پیغمبر (ص) را از روی شتر برداشت و بخانه ی خویش برد، تا افتخار ضیافت پیغمبر (ص) نصیب او گردد بازهم دعوتها از اطراف، این مهمان تازه وارد را احاطه کرد و صحنه ی رقابتی بوجود آورد، مخصوصاً بین افراد سرشناسی که هنوز با روح تعالیم این آئین جدید آشنا نبودند پیامبر اسلام (ص) نگاهی بیشت سرفرازان باطرافیان فرمود:

— ما اثاث مختصری نیز داشتیم، کجا است؟

— ابویوب آن را برد.

— خوب بجائی می رویم که اثاث را برده اند.

و بدین ترتیب، بدون اینکه رنجش یا تبعیض پیش

آید؛ بطرف خانه «ابویوب» براه افتاد. (۱)

ابویوب که نامش «خالد بن زید» است فقیر—

ترین مرد مدینه بحساب می آمد (۲) اما در عوض

سرمایه ی سرشاری از ایمان و خلوص نیت، و گنج

شایانی از شهامت، فداکاری و حقیقت جوئی داشت،

آن چنانکه نیم قرن زندگی اسلامی او پر از نقاط

درخشان است و برجستگیهای اخلاقی و فراهایی

که در تاریخ زندگانی او وجود دارد، شخصیت

چشمگیر و کم نظیری برای وی ترسیم نموده است.

\* \* \*

**پیامبر گرامی اسلام (ص) وارد کلبه ی**

**ابویوب شد**، کلبه ای که فقط دارای دو باب اطاق بود، یکی در طبقه ی پایین و دیگری بر روی آن ساخته شده و سقف نازکی آن دور از هم جدا میکرد.

پیغمبر (ص) اطاق پایین را برای خود برگزید؛

میزبان مهربان هم نمی خواست بر خلاف گفته ی

رسول اکرم (ص) سخنی بگوید، اما هر وقت وارد

اطاق می شد در وجود خویش احساس شرمندگی

می نمود، و در موقع راه رفتن و سخن گفتن بسیار

مراقب بود تا مبادا مزاحمتی برای پیغمبر گرامی—

(ص) داشته باشد؛ تا اینکه يك شب ظرف آبی افتاد و

ریخت، ابویوب، تنهارواندازی را که داشتند، روی

کف اطاق انداخت و آب را جمع نمود، تا او در اطاق

زیرین نچکد (۲)

اما فردا صبح آمد و خواش نمود که پیغمبر—

(ص) با اطاق بالا منتقل شود و پیغمبر اسلام نیز پذیرفت

او مدت هفت ماه یعنی تا موقعیکه خانه و مسجد

پیغمبر (ص) ساخته شد، میزبان رهبر گرامی اسلام—

(ص) بود، و در این مدت بهره های فراوانی از مصاحبت

با رسول اکرم (ص)، و درسهای آموخته ای از روح

تعالیم اسلام فرا گرفت. غذایی را که درست میکرد،

ابتداء حضور پیغمبر (ص) می آورد و خود و خانواده اش

باقیمانده ی غذای مهمان ارجمند را می خوردند،

و از این افتخار بزرگ لذت می بردند، تنها یکروز

وقتی غذا را از اطاق مهمان آورد؛ متوجه شد که

دست نخورده است، و علت را پرسید: ای پیغمبر خدا!

امروز جای دست شما را بر غذا ندیدیم.

۱- سیره ابن هشام ج ۲ ص ۱۴۰-۲- سفینه البحار ج ۱ ص ۵۱.

(۲) استیعاب زیر عنوان خالد بن زید.

اسلام (ص) او بایازده نفر از همفکران خود مانند سلمان، ابوذر و مقداد و... ابو بکر را استیضاح نمودند. ابویوب که آخرین سخنران آن گروه بود بپاخواست و صدایش در فضای مسجد و در میان انبوه جمعیت پیچید و چنین گفت:

«بندگان خدا! راه پرهیزکاری را در پیش گیرید و حقی را که خدا برای خاندان پیامبرتان قرار داده است، با آنان بازگردانید شما همگی شنیدید، سایر برادران ما نیز شنیدند که پیامبر اسلام (ص) چندین بار به علی (ع) اشاره نموده و فرموده است: اهل بیت من پس از من امام و پیشوای شما هستند... پس توبه کنید و از این راه ستمگری باز گردید...» (۳)

\* \* \*

این مرد تا آخر عمر نسبت بموقعیت امیرمؤمنان علی (ع) آشنا و پابرجا باقی ماند، و وقتی امیرمؤمنان (ع) روی کار آمد، ابویوب همچنان از یاران نزدیک او بود، و باتمام وجود از وی جانبداری کرد، گاهی در اجتماع عظیمی که در «رحبه کوفه» تشکیل می شد، او را در بین گروهی می بینیم؛ که پیا خاستند و با صراحت و قاطعیت هر چه تمامتر، به جریان تاریخی «غدیر خم» گواهی دادند، گواهی دادند که در آن روز پیامبر گرامی اسلام (ع) علی (ع) را برای جانشینی خویش معرفی فرمود (۴)

آری غذای امروزه سیره، داشت، و چون من در اجتماع شرکت می جویم و کسانی می خواهند از نزدیک با من سخن گویند، از خوردن این غذا معذورم، اما برای شما اشکالی ندارد. (۱)

\* \* \*

او در همه جنگهای اسلامی شرکت داشته و در مواقع خطر فداکاریهای درخشانی از خود نشان داده است، او در برخی از شبها که احساس خطر می کرد نمی خوابید، و پیرامون خیمه ی پینمبر اسلام (ص) به پاسداری می پرداخت (۲)

می گویند تنها در یکی از جنگها شرکت ننمود، زیرا فرماندهی آن سپاه بیکی از جوانان او گذار شده بود و ابویوب نمی خواست زیر بار آن شخص برود؛ اما بعدها که بیشتر تحت تأثیر تعالیم اخلاقی اسلام قرار گرفت اظهار پشیمانی می کرد می گفت: «ما هدفی بزرگ داریم و هر کس را پینمبر (ص) برای فرماندهی و زمامداری ما برگزید ب ما مربوط نیست و نباید مخالفت کنیم»

و شاید برای جبران همان کوتاهی بود؛ که تمام عمر خویش را صرف مبارزه در راه حق نمود، حتی در مواقعی که دیگران دستخوش انحراف فکری و یا سستی و تنبلی شدند، او همچون پروانه ای، خود باخته و شیدای حق بود و با گرمی ایمان گرد آن شمع فروزنده می چرخید.

در یکی از نخستین روزهای درگذشت پیامبر

(۱) سیره ابن هشام ج ۱۴۴

(۲) سیره ابن هشام ج ۳ ص ۳۱۵

(۳) احتجاج طبرسی ص ۴۵

(۴) الغدیر ج ۱ ص ۱۶۷ و اسد الغابه ج ۳ ص ۳۰۷.

و گاهی هم او را در میدان مشاهده می‌کنیم که بی‌باکانه تا اعماق سپاه دشمن پیش می‌تازد .

پس از مراجعت از صفین شخصی باو گفت :

- تو روزی مهماندار پیغمبر اسلام (ص) بوده‌ای، و با این شمشیرت در پیشگاه او جنگیده‌ای ، اکنون چطور شد که امروز با همین شمشیر با مسلمانان می‌جنگی؟! ابویوب نگاهی به چشمهای کنجکاو او انداخت، دستش را گرفت و چنین پاسخ داد:

میدانی؟ پیغمبر اسلام (ص) خود بمن اطلاع داده که در التزام رکاب علی (ع) با سه دسته باید بجنگم ، پیمان شکنان (طلحه و زبیر)، زورگویان (معاویه) و خوارج ، اینک با دودسته‌ی اول جنگیده - ایم و یک جنگ دیگر باقی مانده است اما نمیدانم طرف ما چه کسانی خواهند بود و اکنون در کجا برمی‌برند؟ (۱)

او تنها مرد جنگ نبود، در سخنوری نیز توانایی سرشاری داشت ، و با سخنرانیهای مهیج و بیان گیرای خود، می‌توانست افکار شنوندگان را روشن نموده عواطف آنان را تحریک کند، و اینک نمونه‌ای از سخنرانیهای او را که در مقابل ملت خسته دل کوفه ایراد نموده است از او بشنویم :

«امیرمؤمنان سخنان خود را بگوش مردان سخن نپوش و بیدار دل رسانید خدا شما را به نعمت گر انما یه‌ای سرافراز فرموده است ولی متأسفانه آنطور که باید و شاید از او قدردانی نمی‌کنید ! این پسر عم و جانشین پیغمبر شما است که شما را به

وظایف مذهبی آشنایمی‌سازد و بجهاد دعوت مینماید . آیا دیروز را فراموش کرده‌اید که سایه‌های ظلم و ستمگری بر شما گسترده شده و بالای همگانی شهرستانه ها را فرا گرفته بود؟ حقوق مردم پایمال میشد؛ گونه‌ها سیلی می‌خورد، شکمها لگد کوب میگردد و ولشاه‌های برهنه در زیر آفتاب سوزان می‌گداخت... و خداوند امیرمؤمنان را باینجا فرستاد تا پرچم حق و عدالت را برافرازد... اکنون لازم است دعوت او را اجابت کنید و از فرمان او پیروی نمایید و در پیمان وفاداری که باوی بسته‌اید راستگوار ثابت قدم باشید... (۲)

او از نظر اخلاقی نیز شاگرد مکتب امیر مؤمنان (ع) است روزی این استاد گرانمایه از او پرسید: - ابویوب! تو از نظر اخلاقی به چه پایه‌ای رسیده‌ای؟

- بآن پایه که کسی را بی‌جهت نیازم ؛ و از خدمتی که می‌توانم نسبت به مسایه‌ام انجام دهم ، دریغ نوزم (۳)

\* \* \*

او اکنون که به پیری رسیده و سالهای پرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشته است باز هم قلب جوانی در سینه دارد و حماسه‌ای پر شور از خود سر می‌دهد. در سال پنجاه و پنج او یک هجری بود که معاویه لشکری به فرماندهی پسرش یزید بطرف روم بسیج داد ، اما برای ابویوب که از هواخواهان علی و خاندان او است تفاوت نمی‌کند پیشرفت اسلام و

(۱) قاموس الرجال ج ۳ ص ۴۷۲

۳۰۲ - سفینة البحار ج ۱ ص ۵۲

بسپارید!

سربازان اسلام به وصیت ابویوب رفتار نمودند و جنازه اش را تا پشت دیوار قسطنطنیه (اسلامبول امروز) پیش بردند و اکنون مزار او در همانجا زیارتگاهی است (۱)

آری، اومی خواست حتی بدن سرد شده اش هم یکی از عوامل پیشرفت مسلمانان و گسترش اسلام باشد.

اعلای کلمه‌ی حق بدست چه کسی و بنام چه شخصی انجام گیرد، از این رو با موهایی سفید و اندامی فرسوده، و صورتی پرچین و چروک، در آن جنگ نیز شرکت کرد، ولی در اثنای جنگ بیمار شد و این چنین وصیت نمود:

«جنازه ام را روی دست بگیرید و تاملی توانید در خاک دشمن پیش تازید و در آخرین نقطه مرا بپاک

۱- طبقات ج ۳ ص ۴۸۴

## غرق شدگان خم شراب!

و این است راه و رسم راهب بودن و ترك دنیا كردن!

\* \* \*

تاریخچه رهبانیت و دیرنشینی از این رسوائیها فراوان بیاد دارد، که گوشه‌ای از آن را مورخ معروف معاصر «ویل دورانت» در تاریخ خود آورده است، و خبر بالا که عیناً از کیهان شماره ۸۵۰۵ نقل شده صحنه تازه‌ای از این ماجراهاست!

هنگامی که انسان از اصول قوانین فطری منحرف گردد، و مثلاً به خوی زندگی اجتماعی و استفاده بمورد و معتدل از مواهب مشروع حیات پشت پازند و رهبانیت گزیند، سرانجامش چیزی جز به سنگلاخ افتادن و با واکنشهای شدید نامطلوب، مواجه شدن نیست؛ و همین دلیل اسلام رهبانیت را تحریم کرده و با آن سخت مبارزه میکند.

اخیر این خبر در محافل مختلف جهان دهن به دهن میگشت:

«دوراهب دیر (سنت آن) در یونان پنجشنبه شب در یک بشکه شراب و اوزو غرق شدند!»

این دوراهب برای چشیدن آخرین محصولی که تهیه کرده بودند به زیر زمین دیر رفتند. با چشیدن چند قطره اول چنان ذوق زده شدند که بی محابا بنوشیدن پرداختند و چنان مست شدند که سر به خمره کردند و در آن فرو رفتند!

کشیش های دیگری که از نیامدن آن دو نگران شده بودند، در جست و جوی آنها به زیر زمین رفتند اما دیگر کار از کار گذشته بود. **کشیشان می پرست**

**جان بر سر باده از دست داده بودند!**...